

## دکتر جان اسوالت، پادشاهان، جلسه ۱۸، بخش ۲

### دوم پادشاهان ۳-۴، بخش ۱

جان اسوالت و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

اما می‌خواهم در مورد فصل چهارم، آیات هشت تا ۳۷، بانوی اهل شونم صحبت کنم. شونم، و بیایید دوباره به نقشه‌مان نگاه کنیم. شونم درست همینجا در دره جزرعیل است، زمین کشاورزی غنی با تمام امکانات ثروت و آسایش.

حالا، وقتی به این متن نگاه می‌کنیم، جالب است که شوهر تقریباً در تمام طول داستان در پس‌زمینه است. این زنی است که به وضوح در جایگاه خودش شایسته و شاید در جایگاه خودش ثروتمند است. او شوهر دارد.

آنها با هم همکاری می‌کنند. اما ما او را بارها و بارها در حال اقدام می‌بینیم. این تصویر زنی نیست که صرفاً دارای شوهرش باشد و صرفاً خمیری در دستان او باشد تا هر طور که او می‌خواهد با زنی که هیچ حقی، هیچ امتیازی و هیچ دارایی از خود ندارد، رفتار کند.

و من فکر می‌کنم این موضوع برای ما که در مورد این سوالات مربوط به رابطه جنسیت‌های مرد و زن فکر می‌کنیم، بسیار مهم است - دو نکته‌ای که می‌خواهم اینجا تأکید کنم. اول اینکه، ما در مورد موقعیتی صحبت می‌کنیم که بسیار متفاوت از موقعیت ماست.

و بنابراین، اگر کتاب مقدس زنان را با سطح کاملی از حقوق که ممکن است در جامعه ما تصور کنیم، به تصویر نمی‌کشد، به این دلیل نیست که خداوند به نوعی زنان را بی‌ارزش می‌داند. کاری که واقعاً باید انجام دهیم این است که به دیدگاه کتاب مقدس در مورد زنان در آن زمینه فرهنگی نگاه کنیم. وقتی این کار را انجام می‌دهیم، مانند اینجا، متوجه می‌شویم که کتاب مقدس به زنان ارزش، جایگاه و سطحی می‌دهد که به طور قابل توجهی بالاتر از چیزی است که در فرهنگ اطراف می‌بینیم.

مسئله همین است. کتاب مقدس از نظر فرهنگ آن زمان چه می‌گوید؟ و این یک بخش مهم از اطلاعات و بینش در مورد ارزش زنان در نزد خداوند است. باز هم، روایت بسیار جالب است.

الیسع از شهر شونم عبور می‌کرد و زن ثروتمند او را ترغیب کرد که برای صرف غذا بماند. بنابراین الیسع عادت کرد هر وقت از آنجا رد می‌شد، به خانه‌اش بیاید. و به آیه نهم توجه کنید، او به شوهرش گفت: من می‌دانم این مردی که اغلب به ما سر می‌زند، مرد مقدس خداست.

جالب نیست؟ او از کجا این را می‌دانست؟ به ما گفته نشده که او تا به حال معجزه‌ای انجام داده است. به ما گفته نشده که او تا به حال به او پیشگویی کرده است. اما نکته‌ای در مورد شخصیت او وجود دارد.

چیزی در رفتار او وجود دارد که برای این زن حساس، غیرقابل انکار است. چه چیزی شخصیت شما را مشخص می‌کند؟ چه چیزی شخصیت من را؟ آیا مردم در ما طعمی متفاوت، لحنی متفاوت، رویکردی متفاوت به زندگی را تشخیص می‌دهند؟ حالا، شاید او معجزاتی انجام داده بود. شاید به او پیشگویی‌هایی داده بود.

ما این را نمی‌دانیم. اما تا جایی که به متن مربوط می‌شود، او صرفاً دارای ادراک معنوی است، و تشخیص می‌دهد که چیزی منحصر به فرد در مورد این مرد وجود دارد. او یک شخص خداترس، یک شخص مقدس است.

او مثل یهوه است. او مثل یهوه عمل می‌کند. آیا می‌توان چنین چیزی را در مورد تو گفت؟ آیا می‌توان چنین چیزی را در مورد من گفت؟ خدا به دادت برسد.

خدا عطا کند. بگذار طعمی باشد. بگذار هر جا که می‌رویم، رایحه‌ای از زندگی در اطرافمان باشد.

بنابراین او می‌گوید، بیایید برایش یک اتاق کوچک روی پشت بام بسازیم و در آن یک تخت، یک میز، یک صندلی و یک چراغ بگذاریم. بعد هر وقت آمد می‌تواند پیش ما بماند. بله، من چنین شخصی را در زندگی‌ام می‌خواهم.

من می‌خواهم با چنین شخصی ارتباط برقرار کنم. بوی زندگی در این شخص وجود دارد. می‌خواهم او در زندگی من باشد.

البته، به یاد داشته باشید که آن خانه‌ها همگی سقف مسطح داشتند. و بنابراین مشکلی نیست که کمی فضا روی سقف ایجاد کنیم. وقتی به سقف‌های شیب‌دار در خانه‌هایمان فکر می‌کنیم، این موضوع ما را با مشکلاتی مواجه می‌کند.

اما برای یک سقف مسطح، اصلاً مشکلی نیست. بنابراین، می‌خواهم به دو نکته در داستان توجه کنید. الیشع ابتدا به او پیشنهاد می‌دهد، نه چیزی معجزه‌آسا.

او می‌گوید، آیه ۱۳، شما این همه زحمت برای ما کشیده‌اید. ما چه کاری می‌توانیم برای شما انجام دهیم؟ آیا می‌توانیم از طرف شما با پادشاه یا فرمانده ارتش صحبت کنیم؟ من در موقعیتی هستم که می‌توانم حرف خوبی برای شما به صاحبان قدرت بزنم. جالب است.

او معجزه‌ای ارائه نمی‌دهد. فقط پیشنهاد می‌دهد که کاری خوب برایش انجام دهد، یک کلمه خوب بگوید. و او می‌گوید من خوبم.

من به چیز خاصی نیاز ندارم. متشکرم. خب، قرار است در این روایت، گیحزی در آینده بد از آب دربیاید.

اما در این مرحله، جالب است. او می‌گوید که او پسری ندارد و شوهرش پیر است. او کمی حساسیت معنوی دارد.

او قادر است فراتر از آنچه او در ظاهر می‌گوید را ببیند. او قادر است به قلب او نگاه کند. و بنابراین الیشع گفت، او را صدا بزن.

الیشع گفت، سال آینده تقریباً همین موقع، پسری را در آغوش خواهی گرفت. آیا این تو را یاد چیزی می‌اندازد؟ امیدوارم که همینطور باشد. امیدوارم کتاب مقدس را به اندازه کافی خوب بلد باشی.

یادت هست در سفر پیدایش؟ خدا با دو فرشته به دیدار ابراهیم آمد و او همین کلمات را گفت. من سال دیگر برمی‌گردم و تو بچه‌دار خواهی شد. خب، سارا خندید.

این زن می گوید، اوه، اینقدر منو امیدوار نکن. از این حرفها زن. دوباره جالب شد

او الیشع را به عنوان یک معجزه گر نمی شناسد. اوه، خدای من. خیلی ممنونم

نه، این کار را با من نکن. و او می گوید، خب، او به این حرفها پاسخی نمی دهد. خواهش می کنم، مرد خدا. بندهات را گمراه نکن

این کار را نکن. چون، مثل سارا با خنده اش، این زن، این امکان پذیر نیست. از نظر انسانی، این امکان پذیر نیست.

در کتاب مقدس، بی فرزندی یک موضوع اصلی است که در لایه های زیرین آن قرار دارد. به یاد داشته باشید که سه مادر اول اسرائیل همگی قادر به داشتن فرزند نبودند. سارا، راحیل، ربکا

فایده اش چیست؟ اوه، به خصوص در دنیای باستان، باروری همه چیز بود. طبیعت دشمن بود. اگر مثل افتادن از روی کنده بچه تولید نمی کردید، اگر مزارعتان حاصلخیز نبود، اگر حیواناتتان بارور نبودند، قرار بود بمیرید.

تو فرزندی نداشتی. انگار هرگز زندگی نکرده ای. به همین دلیل است که دین باروری برای بعل و اشره بسیار مهم بود.

اشره زن اولیه و بارور است، با اندامی شهوت انگیز و باسنی پهن. او می توانست بچه دار شود.

سینه های سنگین. بله، بله. باروری و بعل.

او کسی است که می تواند این کار را انجام دهد، اما آنها نمی توانند. این خداست که منبع حیات است. و بنابراین، بارها و بارها در کتاب مقدس، این تصویر وجود دارد.

شما باروری می خواهید. شما نمی توانید مثل بعل و اشره، یهوه را برای تولید آن دستکاری کنید، اما می توانید به او اعتماد کنید. می توانید زندگی خود را به او بسپارید.

شما می توانید به لطف و رحمتش به او اجازه دهید تا کارش را در زندگی شما انجام دهد. او می تواند من و شما را نه فقط از نظر فیزیکی، بلکه از نظر جسمی نیز پربار کند. و البته، این نکته ای است که در تمام این مسیر به خوبی روشن می شود.

جنبه فیزیکی نماد جنبه روحانی است. او از ما می خواهد که در هر کجا که می رویم و در هر کاری که انجام می دهیم، زندگی بخش باشیم. و بنابراین، کودک متولد می شود.

اما بعد، یک روز، انگار آفتاب زده شده بود. تمام روز توی گرما بیرون بوده و می گوید، سرم، سرم. کلاهی که قرار بود سرش باشد را سرش گذاشته بود.

می خواهم به ایمان و توانایی مادر در اقدام توجه کنید. او اهل شوخی و بازیگوشی نیست.

او بالا رفت، او را روی تخت مرد خدا گذاشت، در را بست و بیرون رفت. شوهرش را صدا زد و گفت: «یکی از خدمتکاران و یک الاغ را برای من بفرست تا بتوانم سریع پیش مرد خدا بروم و برگردم.» خب، چرا امروز بروم؟ امروز تعطیل مذهبی نیست.

«مهم نیست. من می‌روم. او الاغ را زین کرد و به خدمتکارش گفت:» برو

تا وقتی بهت نگفتم سرعتت رو کم نکن. یه زن اهل عمل، یه زن با ایمان. آگه بتونم به اون یارو برسم، همه چی درست میشه.

مثل آن زن مبتلا به خونریزی در داستان عیسی، اگر فقط بتوانم ردای او را لمس کنم، حالم خوب می‌شود. ایمان.

اطمینان، قطعیت. و او همینطور ادامه می‌دهد. و باز هم، داستان خیلی جالب است.

جیحزی، برو ببین مشکلتش چیه. من می‌دونم اون زن کیه. اون همون زن اهل شونمه که ما پیشش موندیم.

جیحزی می‌پرسد، «حالت خوبه؟» او می‌گوید، «بله، همه چیز خوب است و همچنان ادامه می‌دهد. او به هیچ چیز جز آنچه خدا می‌تواند برایش انجام دهد، دل‌سرد نمی‌شود.» او به روی پاهای مرد می‌افتد.

و او می‌گوید که جیحزی آشکارا تلاش می‌کند او را از خود دور کند. و او می‌گوید، نه، نه، نه، نه، نه. او در پریشانی عمیقی است.

دوباره نمی‌دانم چیست. خیلی جالب است. او می‌گوید من از تو پسر نخواستم.

مگر به تو نگفتم امید مرا بالا نبر؟ می‌دانی، فقط می‌گویم، جیحزی، دامن ردایت را بگیر. آن را در کمر بندت. بالا بزن. این یعنی محکم بستن کمر.

و می‌بینی اون چیه؟ اون یه شلوارک برمودای آماده‌ست. و بدو، بدو. لمس کردن اون پسر با عصا هیچ فایده‌ای نداره.

و الیشع سه بار روی پسر دراز می‌کشد. دوباره، می‌خواهیم بپرسیم، این برای چیست؟ چرا اینطور است؟ کتاب مقدس می‌گوید، بی‌خیال. و پسر بهبود می‌یابد.

ما اینجا درباره چه چیزی صحبت می‌کنیم؟ ما درباره خدایی صحبت می‌کنیم که زندگی می‌بخشد. خدایی که می‌تواند زندگی را بازگرداند. خدایی که تمام زندگی در او انسجام دارد.

حال، داستان مشابهی را در زندگی الیاس به یاد بیاورید. بیوه زنی از شهر صَرْفَه که او با تدارک دیدنش جانش را نجات داد.

گل و روغن. پسرش مُرد، و الیاس. پسرش را به روش‌های مختلف، با ابزارهای مختلف در موقعیتی متفاوت دوباره زنده کرد. اما این هم از این. بیهوه قادر است. بعل شکست خورده است. این دنیا نمی‌تواند آنچه را که وعده می‌دهد، به انجام برساند. اما بیهوه می‌تواند.